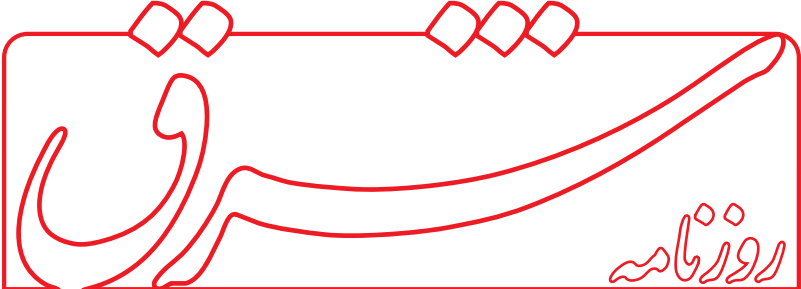




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیبا، پلاک ۶
تلفن: ۰۲۰۸۸۶۵۴۳۹۰ شماره: ۰۲۱۹-۸۸۸۰۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۰۲۲-۸۸۸۱۴۳۳
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۰۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۰۵۶۶۷۹۵۴۴
www.sharhmagdaily.ir

تهران: آذان ظهر ۱۱:۴۸ آذان مغرب ۱۷:۳۱ آذان صبح فردا ۵:۰۰ طلوع آفتاب ۶:۲۴

شرق



سه‌شنبه ۷ آبان ۱۳۹۲ ۲۳ ذی‌الحجه۱۴۳۴ ۲۹ اکتبر ۲۰۱۳ سال یازدهم شماره ۱۸۶۸ ۱۶صفحه

تالار اصلی

به بهانه اجرای «سنگ‌ها در جیبهایش»

پارسای پیروز صحنه



بهناز جعفری

● کم‌کم داریم عادت می‌کنیم که وقتی کاری یا نمایشی از «پارسا پیروزفر» روی صحنه اجرا می‌شود، آن کار حتماً کار خوبی خواهد بود. در سکوت خبری و از سفرهای طولانی و دور و دراز می‌آید و منتی زایا و غنی انتخاب می‌کند و بی‌بهاوه و با تعداد محدود و محبوی از بازیگران خوش‌اخلاق، کاری روی صحنه می‌پردولی ناگهان می‌بینی آن کار می‌شود جزو معدود کارهایی که سال‌ها بعد هم در خاطرات می‌ماند و همیشه مطلوب توست. بی‌ادعا و تمیز و پروپیمان از هر جهت. همه‌چور مخاطبی را هم جلب و جذب می‌کند. شاید اغراق نباشد اگر بگویم که کم‌کم دارد مخاطبان کنیسی را هم جلد می‌کند و عادت می‌دهد به کارهای خویش. «خوب» انتخاب سادهای است برایم، از میان هزاران کلمه قلنبه دیگر در این ترافیک نرهای عجیبوغریب و تعبایر و تفسایر مد این‌روزها.

«پارسا پیروزفر» بازیگری است که بنظرم لاک‌پشتی عمل کرده، آرام و آهسته و پیوسته کار کرده و در لاکش تجربه‌های فراوانی اندوخته بی‌حاشیه بوده و سخکوش به‌موقع هم، خستگی در کرده و بی‌ایمان در نکایو و تنوع نقش‌های مثلون غرق نبوده. بادم می‌آید سال‌ها پیش که «هنر» یاسمینا رضایه روایت او اجرا شد و من نتوانسته بودم به دیدن آن کار بروم، اغراق می‌کنم که در دلم گفتم: «او هم آمده ناخنکی به تاتار بزند و برود سراغ سینما و ماجراهایش» ولی امروز با اقتضار می‌گویم: «چه خوب که تاتار این‌روزهایمان پارسای پیروزفری دارد» پارسایی که پیروزی‌اش بر صحنه تاتار را آسان به دست نیآورده ولی آسان می‌گیرد اهل خلق سبکی نو یا مرید کارگردانی سوسپروژن آن سوها نیست. شیفته تجمل‌گرایی و اغراق در اجرا نیست، بریزوبیاش راه نینداخته و در مواجهه با همه مشکلات تاتارمان، سخکوش و سمج است. آرام و باسابقه و بی‌موضع نسبت به اطرافیان است و همراهان خوبی هم دارد که همیشه و همه‌بیر برای من یکی، غیلمه‌برنگینزده همراهانی مثل «رضا بهبودی» که هرگز به هیچ کاراکتر یا پرسوناز یا شخصیت یا کارگردان یا گروه و شخصی حتی یک پایلسی هم به‌دلکار نمی‌ماند، چون هم خودش را می‌چالاند و هم در جهت ایفای نقش، نقشش را جراحی می‌کند و باخلاق‌ترین و محبوب‌ترین قلبی‌ست که این شبانه‌زیر نور پروژکتور تاتار ایران، به داشتش متفخیرم.

با شما نبودم

شک به جانم افتاده



امید بلغاتی

● امان از تردید و شک. شنیده‌ایم می‌خواهند یک تکه از هرمزگان را بدهند به فارس. درواقع هنوز درست ملتفت نشدم یعنی چه؟! آیا هرمزگان کیک است که می‌شود یک تکه‌اش را داد به جای دیگری؟ قضیه، قضیه‌مهربانی جنوبی‌هاو تعارفات مرسوسشان است و یکوه یکی تعارفی زده که این تکه مال شما آنهاهم تعارف را رد نکردند؟! یک عده هم می‌گویند می‌خواهند فارس برسد به آب. خب این دیگر چطور ایدهای است؟! این‌همه راه برای رسیدن به آب، حتماً باید یک تکه از هرمزگان را بهیش نظر داشته باشند؟! شک دوم این‌روزهایمان در مورد این جنبش «اما خوبیم همه بد هستند» است. آقا این جماعت منورالفکر در ایران سررمدمدار این جنبش سراسر غیرممنی است. اسلفا یعنی شما کمتر کتاب زندگینامه در این مملکت می‌خوانی که حول محور این تئوری تخرشد. از اول کتاب صاحبه‌کننده می‌پرسد استاد نظر تان در مورد فلان چیز چه هست؟! آن استاد هم می‌گوید فالتی – که منظور یک آدم مهمی در تاریخ این مملکت است– پسر یا دختر بدی نبود اما کم‌خرد بود و بی‌سواد و نثرش هم در فلان کتابش مثل انشا بود. جل‌الخلاق. خب چرا؟! نمی‌شود در این مملکت چند نفر آدم بزرگ باشند نه یک نفر؟! واقعا امکانش نیست؟! به‌خدا شک به جانم افتاده. تازه کشف کردم در این کتاب‌های زندگینامه یک خصلت دیگری هم هست به نام بت‌سازی. یعنی اینطوری است که مثلاً در قسمت عکس چندتا عکس هست با ایسن توضیحات: آن آبرمرد یا آبرزن در حال خوابیدن، آن آبرمرد یا آبرزن در حال غذاخوردن، به جان شما تردید به جانم افتاده شاید در آن عکس‌ها یا آن افعال مربوطه، رازی نهفته است که من نمی‌فهمم وگرنه در ظاهر که مثل همه آدمیزادهاست عکس و آن افعال، البته مریدان نکات باریک‌تر از مو می‌بینند. شک به جانم افتاده بروم مرید شوم تا ببینم این نکات باریک‌تر ز مو را، دوره‌های مریدشدن اگر سراغ دارید به ایمیل، میل بنزید، این‌دفعه واقعا با شما هستم.

برای زادروز «سیمین» سینمای ایران

عسل عباسیان: نامش «فاطمه» است اما سینماگران او را «سیمین» می‌خوانند، «سیمین» بانویی که به گواه نقش‌های ماندگاری که ایفا کرده نه‌تنها نامش، که مرام و منشش هم «سیمین» است و وجودش برای اطرافیانش غنیمتی است بزرگ. امروز زادروز «فاطمه معتمدآریا» هنرپیشه مانا در ذهن‌های ماست، بازیگری که حضورش در بهترین فیلم‌های سده‌ه اخیر، لحظات درخشانی را برای شیفتگان هنر هفتم رقم زده و او را تبدیل به هنرمندی محبوب و به‌یادماندنی کرده است. «معتمدآریا» در فیلم‌هایش جای بسیاری از زن‌های این سرزمین نستسته: از پیرزنی که در «گیلاهِ» پسر جانبازش همه زندگی‌اش بود، تا مادر یک دختر معلول در «اینجا بدون من» یا صدایش در «مدرسه موش‌ها»، کودکی مان را گذراندیم و انقدر چهره مادرگونه‌اش را دیدیم که حتی مادری کردنش برای یک عروسک در «کلاف‌رمزی و پسرخاله» هم برآیمان باورپذیر شد. امروز ساروز تولد هنرمندی است که گرچه در هشت‌سال گذشته با ممنوع‌الکاری نابهنگام، از تماشایش بر صحنه تاتار و پرده سینما محروم بوده‌ایم اما امروز می‌توانیم با خیال راحت، ۵۲ساله‌شدنش را جشن بگیریم، به بهانه زادروز «فاطمه»ای که «سیمین» سینماست، از رفقا و همکارانش خواستیم تا از او و برای او بنویسند. القصه اینکه «بانو معتمدآریا» کاش تا سالیان دراز همچنان بر تارک هنر این سرزمین بدرخشید. تولدتان مبارک و تنتان سلامت»



پشت‌صحنه فیلم «زیر درخت هلو»/ عکس: منیرا محاسنی

عزیز ساعتی ◀ عکاس

ما و دوستان «سیمین» صدایش می‌زنیم. در فیلم‌های زیادی مقابل دوربین من بوده. هنرپیشه، کلاف‌رمزی و پسرخاله، روسری آبی، مهر مادری، دختر شیرینی‌فروش، زیر درخت هلو و... که آن سال‌ها بهترین سال‌های زندگی‌ما هستند. «سیمین» هنرمندی پراحساس، باسواد و باشعور است، مهربان، باغفور و باوقار است، راهش را ادامه داده و می‌دهد و در عرصه هنر و سینما سربلند است. به وجودش و دوستی‌اش افتخار می‌کنیم. تولدش را گرامی می‌داریم. زنده باد.



هوشنگ گلמکانی ▶ منتقد

«فاطمه معتمدآریا» در میانه دهه ۱۳۴۰ و در فضایی پا به عرصه بازیگری گذاشت که سیاستگذاران بی‌اعتنا به طبیعت سینما به‌شدت با ستاره‌سازی و ستاره‌سالاری در سینمای ایران ناموافق بودند. به‌جز آن چندوچون حضور زنان بازیگر در فیلم‌ها هم مبهم و محل مناقشه بود. اسم و شکل و شمایل و لباس و گریم و آرایش و دیالوگ و اندازه قالب تصویرشان و فاصله‌شان با دوربین هم زیر ذره‌بین بود، و توجه قرار گرفتن آنها در میزآنس. کسانی از اهل سیاست می‌توانستند به‌جز آنچه در شناسنامه‌شان ثبت شده اسم مستعار داشته باشند اما جشمشید آریا و سعید راد و نادره و بیتا میلانی و «سیمین معتمدآریا» نمی‌توانستند. حتی جوانی «سیمین» خلوم می‌توانست حساسیت‌برانگیز باشد اما او «آن‌ای» داشت که همه حساسیت‌های بعضا بی‌معنی آن دوران را خنثی کرد؛ سهل است که تبدیل به یک نمونه‌شد که البته سخت بود بدل هم داشته باشد. پرکار شد، تحسین شد، جایزه گرفت (از رگورداران جشنواره فجر است) و بدون اینکه ستاره شود مشهور و محبوب شد. حاشیه‌های کارنامه‌اش هم البته کم نبود و وخیم‌ترین آنها چندسال او را به آنرا کشاند، اما اصالتش مانع از فراموش شدن او شد و او را بار دیگر به سینما برگرداند.

در دهه ۱۳۴۰ نقش دختران دم‌بخت محبوب و زنان جوان اهل خانواده را بازی می‌کرد و چندی است بازیگر نقش مادران رنج‌کشیده می‌شود یا چنین نقش‌هایی به او پیشنهاده می‌کنند. او سیر طبیعی یک زن بازیگر را در سینمای ایران طی کرده؛ مثل درختی که ریشه دارد و پا بتندیابی از جا کنده نمی‌شود. تولدتان مبارک «سیمین» خلوم.



رضا کتیایان ▶ بازیگر

هنرمند، یک سرمایه ملی است. چه به‌لحاظ معنوی و چه به‌لحاظ مادی. یک بازیگر هم به‌عنوان یک هنرمند، یک سرمایه ملی بزرگ است. در آمریکا یک بازیگر برای صنعت سینمای آمریکا بیشتر از درآمد نفت ما سرمایه به کشورش منتقل می‌کند. در ایران هم بازیگران بسیار خوب، زیاد داریم و داشتیم که هر یک با یک نگاه آینده‌نگر سرمایه‌های خوبی برای کشورمان هستند. اغلب هنرمندان، پویایی خودشان را حفظ می‌کنند و تلاش می‌کنند تا به‌روز باشند و بر سرمایه‌های دورنی‌شان بیفزایند اما در مقابل، دولت همیشه این سرمایه‌ها را به جای استفاده بهینه به هدر می‌دهد. متأسفانه سینمای ما که در چارچوب مرزهای ما محدود شده، اول باید بازار جهانی پیدا کند، در آن صورت هر یک از ما هنرمندان می‌توانیم سرمایه‌های مادی با‌فعل ملی باشیم. «فاطمه معتمدآریا» هم یکی از سرمایه‌های ملی ماست که سال‌هاست بازیگرپودن خودش را در سینمای ایران و جهان به بهترین نحو به اثبات رسانده اما در قبال این مرارت هنرمندانه مداومش دولت چه کرده است؟ استفاده بهینه مادی و معنوی پیشکش!؟ بماند اینکه چند سال فرصت کار از او گرفته شد. آیا یک دولت حق دارد سرمایه‌های ملی و طشش را هدر بدهد؟! اما همه «فاطمه معتمدآریا» را دوست داریم. جای او در این سال‌ها به‌وضوح در سینمای ما خالی بود. او بازیگری یگانه است. نقش‌هایی آفریده که در تاریخ سینمای ما همتا ندارند. من منتظر نقش آفرینی‌های دیگر او هستم. تولدت مبارک..

مر ضیه محبوب ▶ عروسک‌گردان

دوستی با «سیمین معتمدآریا» برای من یک افتخار است. در سال‌های سخت جنگ در «خونه‌مادرزگره» و در فستیوال‌های مختلف نمایشی در کنار هم عروسک‌گردانی کردیم و همکاری واقعا خوب و شیرینی داشتیم. او در کار هم همکاری است و هم دوست و البته واقعا مسوول و همیشه خوش‌قول. البته در آن سال‌های نخست همکاری‌مان، با اینکه «سیمین» هنوز معروف نبود همین‌گونه بود و بعدها هم که خیلی معروف شد و در جهان این‌همه شناخته شد نوع رابطه ما تغییر نکرد و او همان «سیمین» ماند، با همه گرفتاری‌هایش، مهربان و خوش‌قول و رفیق. بسیار خوشحالم که سلامت است و امیدوارم سال‌های سال همین‌طور سربلند و موفق باشد و دوستی‌مان هم ادامه یابد.



همایون اسعدیان ▶ کارگردان و فیلمنامه‌نویس

تأثیری که «معتمدآریا» بر بازیگری در ایران گذاشت، شکستن تمام معیارهای سوپراستارهای زنی بود که تا پیش از حضور او در سینما رایج بود و او با حضورش معیارهای بیش از خودش را تغییر داد و سینمای ایران بابت این اتفاق تا ابد به او مدیون است. وجودش برای هنر ایران مایه سرفرازی است، تولدش مبارک باشد..



سیامک احصایی ▶ کارگردان تاتار

من همیشه روز تولدم به مادرم رنگ می‌زنم و تشکر می‌کنم از اینکه هستم. دلشیلش این است که زندگی را خیلی دوست دارم. امروز داشتیم از جاده بهشت‌زها ره خاله بروی گشتم و به‌جای تو تشکر کردم. تولدت مبارک «سیمین معتمدآریا»..



مهناز افشار ▶ بازیگر

تولد همیشه زیباست، چون به ما یادآوری می‌کند که از خلقت خیلی‌ها خوشحال باشیم. خاتم «معتمدآریا» را در سریال «گل یامجال» لحظه‌لحظه رنگارنگ دیدم و با او نقاشی دل کشیدم تا نوبت به همکاری با او رسید. در فیلم «کارگران مشغول کارند».. او را صمیمی و پر از آراش و هیجان دیدم و خواستم با او قدم بزنم تا پیاموزم. تولد بانو «سیمین معتمدآریا» برایم از همان خوشحالی‌هاست که می‌توانم از صمیم قلب به ایشان تبریک بگویم. تبریک می‌گویم برای حضور تان و برای آنچه هستید و این آسانیت و هنرمندیون رنگی شما را تبریک می‌گویم.



تجلیل از «هما روستا» در جشن انجمن منتقدان تاتار

خبر آنلاین: دوازدهمین جشن سالانه انجمن منتقدان و نویسندگان خانه تاتار، پنجشنبه ۹ آبان در تالار ایوان شمس برگزار می‌شود. در این گردهمایی سالانه اعضای انجمن منتقدان و نویسندگان تاتار، برنامه‌هایی چون: یادبود زنده‌یاد جاهد جهانشاهی، نکوداشت هما روستا و فریدون عموزاده‌خلیلی، معرفی سه کارگردان برگزیده سال ۹۱ از نگاه اعضای انجمن، معرفی گروه تئاتری برگزیده سال ۹۱ و... تدارک دیده شده‌است. این جشن ساعت ۱۸ روز پنجشنبه ۹ آبان با حضور فعالان صحنه و رسانه برگزار می‌شود.



نمی‌کُشدون که



پوریا عالمی

● متأسفانه به علت بروز اشکال، مطلب دیروز این ستون ناقص منتشر شده بود که با پوزش از مخاطبان گرامی و نگارنده، متن کامل آن را امروز می‌خوانید: «گاز اشک‌آور غیر کشنده است و به‌طور متناسب توسط پلیس و با تبعیت از قانون و استانداردها و معیارهای بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد. همچنین پلیس کمتر از آن چیزی که به‌صورت قانونی اجازه دارد، از زور استفاده می‌کند» این بیانیه را دولت بحرین منتشر کرده. دشمن هم گرم. باز همین که استفاده از گاز اشک‌آور را تکذیب نکردند جای تشکر و قدردانی دارد. غیر کشنده: با توجه به بیانیه بالا، نتیجه می‌گیریم: ۱- وقتی گاز اشک‌آور می‌زنند قصد ندارند آدم را بکشند. ۲- حتماً قصد دارند خنده‌مان را دربیآورند، چون آدم تا سرحد مرگ سرفه می‌کند و اشکش درمی‌آید. دیالوگ یک- داداش اشکم دراومد.. دیکه نزن.. مُردم مُردم.. نسفم بالا نیامد.. نزن جان مادرت.. ج- چی میگی؟ گاز اشک‌آور که غیر کشنده است. بعدش هم اگه مردی چطور ی داری حرف می‌زنی؟ فریب مامور دولت؟ ای کلک.

دیالوگ دو- چیه؟ چرا غر می‌زنید؟ چرا سوسول‌بازی درمیرید؟ گاز اشک‌آور ه دیکه.. نمی‌کشدون که. متأسفید- عذر می‌خوام آقای پلیس، من آدم قانونمداری هستم. اگه امکان داره سهمیه امروز گاز اشک‌آور بنده رو البته «به‌طور متناسب و با تبعیت از قانون و استانداردها و معیارهای بین‌المللی» نسبت به بنده مورد استفاده قرار دهید. دستتون هم درد نکنه.

دیالوگ ۱: بلندگوی پلیس: سریع متفرق شوید وگرنه «به‌طور متناسب و با تبعیت از قانون و استانداردها و معیارهای بین‌المللی» گاز اشک‌آور تقدیم حضورتون می‌شود. **دیالوگ ۲-** لوخ- گلوم سوخت.. نسفم بالا نیامد.. آقای پلیس این تلسپ رو چطور ی رعایت می‌کنی؟ -نسبت معکوس می‌گیرم فرزندانم.

دولت و مردم دولت بحرین: «پلیس کمتر از آن چیزی که به‌صورت قانونی اجازه دارد، از زور استفاده می‌کند» پلیس گفت: ما داریم کم زور می‌زنیم.. ولی به صورت قانونی می‌تونیم زور بیشتری بزنیم. بعد شما زور زتون میاد یه تشکر کنید؟

مردم گفتند: تشکر تشکر.. به‌خدا راضی به زور زدن شما نیستیم یکی از مردم به خبرنگار ما گفت: دولت خیلی بحالی داریم. از لحاظ قانونی می‌تواند زور بیشتری بزنه‌ها اما نمی‌زند. یکی دیگر از مردم خطاب به پلیس گفت: به زور دیکه.. یه زور دیکه بدی فقتیم‌ها.. آها.. یه زور.. فقط یه زور بزین روشن شه.

پلیس گفت: زور من از همه بیشتره. یکی از مردم گفت: خیلی هم زور زتن.. چون از سال ۱۹۷۱ اعلام استقلال کردی پس ۴۲، ۴۳ سال است و از قدیم هم گفته‌اند سن که رسید به ۵۰ فشار میاد به چند جا. مراقب باش پدرجان.

تولد ی دیگر

«سیمین» عشق است و مهر بانی...



فریبا جدیکار بازیگر

● آغاز دوستی‌مان با «سیمین معتمدآریا» به سال‌های جوانی برمی‌گردد. در این نیمه‌عشب یابیزی که مشغول نوشتن برای او هستم، تمام خاطراتم را مرور می‌کنم. سی‌و‌اندی سال خاطره‌داشتن با کسی کم نیست ولی در نهایت می‌بینم او را می‌خواهند گفت که در این مورد هم معتقدم «چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است». تنها یک جمله می‌گویم و آن اینکه «سیمین» شقی است و مهربانی.. گوهری ناب و انسانی خالص. انسان دوستی و کمک‌های «سیمین» را بارها و بارها دیدهام. شگفتا از این‌همه انرژی مثبت، زمانی که با او همکاری هستی جهان اطرافت رنگ دیگری دارد. هر کجا که او باشد خنده و شادی میهمان است و ماندگار. گاه نوشتن با عمق وجود فردی، آنچنان سخت می‌شود که می‌بینی و می‌دلی ولی نمی‌توانی بیان کنی، حسی که اکنون من گرفتار آنم.

تصحیح و پوزش

● در خبر دیروز روزنامه «شرق» با عنوان «تهران خوانی امیرحسین چهلتن در آلمان» نام این نویسنده مطرح به‌اشتباه امیرحسین چهلتن درج شده بود که به این وسیله تصحیح شده و از این نویسنده و خوانندگان گرامی روزنامه پیوزش می‌طلبیم.



مرگ مولف

«برایتیگان»؛ نویسنده‌ای فریبنده اما فریبکار



حسین نوش‌آذر

«ریچارد برایتیگان» در یکی از روزهای سپتامبر ۱۹۸۴ با شلیک گلوله‌ای به شقیقه‌ماش خودش را در مزرعه‌اش در مونتانا کشت. جنازه منورم و متلاشی‌شده او را در ۲۵اکتبر یافتند. پس نخستین پرسش این است که سالمرگ او در چه تاریخی است؟

بعضی از انسان‌ها از تاریخ تولدشان آگاه نیستند. تاریخ مرگ برخی از انسان‌ها هم معلوم نیست. چنین انسان‌هایی حتی اگر نامشان ریچارد برایتیگان باشد و زمانی در اوج شهرت به‌سر برده باشند، انسان‌هایی هستند تنها و سخت زخم‌پذیر. برایتیگان در یک «زن بدبخت» که جزو آثار تلفیقی او و آخرین رمای‌ست که نوشته و دخترش پس از مرگ او به انتشار سپرده است، می‌نوسد انسان در * سالگی نمی‌تواند شخصیتش را تغییر دهد. در اغلب رمان‌ها و داستان‌های کوتاه برایتیگان، ما با چنین انسان‌هایی آشنا می‌شویم؛ انسان‌هایی زخم‌خورده و زخم‌پذیر با شخصیت‌های گروتسک که در حاشیه جامعه زندگی می‌کنند. برخی از آنها مانند ژورف فرانتسل در «توکیو مونتانا اکسپرس» از سرما یخ می‌زنند و برخی دیگر خودکشی می‌کنند. ایسن شخصیت‌ها نمی‌توانند خودشان را تغییر دهند، از عهده تغییر جامعه هم برنمی‌آیند، پس تسلیم می‌شوند.

اگر به خواب ببینید که توفان در گرفته است، احتمالاً انتظار دارید تحولات ژرفی در زندگی‌تان اتفاق بیفتد. در رمان «پس باد همه چیز را با خود نخواهد برد» برایتیگان سرگذشت انسان‌های زخم‌پذیری را در گستره تحولات اجتماعی پس از جنگ جهانی دوم روایت می‌کند، بدون آن‌که نگرش تاریخی داشته باشد.

اصولاً برایتیگان نظر به سادگی دارد. او در پی آن است که با فروگاستن زبان و در پیرنگ‌هایی هم‌راز کسه به موازات هم قرار دارند و در گرهِ گاهایی به هم می‌رسند و گاهی هم در هم ادغام می‌شوند، مهم‌ترین چالش‌های انسان‌های حاشیه‌نشین را بیان کند. زبان برایتیگان ساده اما بسیار فریبکار و فریبنده است. تشبیه امر مأثوف به نامأثوف به طنز در داستان‌های او رنگوبلایی متفاوت می‌بخشد. اما باید

